

سانسور سند و سنت

□ دل‌های بی غبار
□ صفورا نیری

در داروخانه عطار، یگانه موضوع فعالیت، پیوستگی آدمی با درد است

آنچه در معرفی عطار آورده شده است به هیچ روی از محدوده اطلاعات رسمی و فرهنگنامه‌ای فراتر نمی‌رود

آنچه خواننده را آزار می‌دهد، قطعات سرگردانی است که در متن غوطه می‌خورند

عبارات مسجع حذف شده از ابتدای فصول، از شاخصه‌های عرفی تذکره است

یادنامه عطار سرشتی درمانگر دارد

گزیده حاضر به هیچ روی معرف سبک ادبی تذکره‌الاولیا نیست.

مؤلف دست به سانسور معنایی تذکره زده است

برای کسی که به دکان عطاری رفته است، رنگارنگی معجون‌ها و دواها و بی‌شابهتی حقه‌هایی که در طاقچه‌ها، بی‌نظم و بی‌ترتیب ایستاده‌اند، امکان وجود هرگونه ترتیب و هماهنگی را مرتفع می‌سازد. برای چنین کسی اشراف دائم و عمیق عطار به آنچه در دکان دارد بی‌شابهت به معجزه نیست.

درک ارتباط و هماهنگی نهانی داروهای عطار تنها برای کسی ممکن است که قدری از آنچه صنعت «قرابادین» (داروسازی) نامیده شده است بداند؛ آن وقت خواهید دید که چگونه هر شیشه با سلیقه‌ای پنهان در جای ویژه خویش نشسته است و اینکه عطار در میان چند صد دوا، آمیخته و نیامیخته، آنچه را می‌خواهد بی‌تأمل می‌یابد، بیشتر از آنکه معجزه باشد، از جمله فواید نوعی طبقه‌بندی دقیق و فنی است.

باری شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، یادنامه (تذکره) جاودانه خویش را با همین سلیقه ظریف که از ویژگی‌های حرفه‌اوست فراهم نمود.

آنچه در داروخانه عطار یگانه موضوع فعالیت است پیوستگی آدمی با درد است که عطار می‌کوشد با خوراندن جوشانده‌ها و تجویز ضمادها این پیوستگی را زایل نماید: مرد را از درد و درد را از مرد بازستاند. همین موضوع واحد موجد آن نظم عمیق و باطنی حاکم بر طاقچه‌های داروست.

در تذکره اما با فضایی دگرگون مواجهیم، اینجا نیز موضوع واحدی در کار است که گونه‌ای ترتیب و طبقه‌بندی نهانی پدید آورده است. موضوع تذکره چونان ساحت حرفه‌ای عطار همان پیوستگی آدمی با درد است اما این بار نه به قصد زوال درد که تمام دواها و معجون‌ها به نیت دوام و شدت این پیوستگی ساخته شده‌اند. قسمتی از مقدمه عطار بر تذکره گواه این مقصود تناقض ناماست:

«این کتابی است که مخنثان را مرد کند و مردان را شیرمرد کند و شیرمردان را فرد کند و فردان را عین درد گرداند. و چگونه عین درد گرداند که هر که این کتاب چنانکه شرط است بر خواند و بنگرد، آگاه گردد که این چه درد بوده است در جانهای ایشان که چنین کارها و از این شیوه سخنها از دل ایشان به صحرا آمده است.»

مجموعه «دل‌های بی‌غبار» که به اهتمام خانم صفورا نیری و انتشارات جوانه توس در دسترس نوجوانان قرار گرفته است، گزیده‌ای است از تذکره‌الاولیا که متن خویش را با نقل همین بند از مقدمه عطار آغازیده است.

مجموعه شامل دو قسمت کاملاً مجزا است: قسمت اول هفت صفحه‌ای است که اطلاعاتی درباره عطار، کتاب او و نیز گزیده تهیه شده ارائه می‌کند که صرفنظر از اجمال ملال‌آور و گنگی و خشونت آنچه در معرفی عطار آورده شده است، نثری ساده، روان و مطبوع دارد. اما به هیچ روی از محدوده اطلاعات رسمی و فرهنگنامه‌ای که برهم نهاده‌ای است از اسامی کتب، اشخاص و ارقام و شواهد نثری و نظمی تجاوز نمی‌کند. به عبارت دیگر حجم بیشتر معرفی‌نامه عطار را نباشته‌ای از اسامی خاص تشکیل می‌دهد که نام عطار خود مشهورترین ایشان است. به یاد داشته باشیم که

تعریف اجلی به اخفی از عیوب کلاسیک برشمرده در منطق قدیم است. این روش معرفی تنها هنگامی قابل دفاع است که مراد نگارنده معرفی همان چند کتاب و چند عارف و چند نویسنده گمنام تر باشد.

نگارنده مجموعه همانند تمام محققین متاخر بر این عقیده مصلحت آمیز است که تنها ۲۲ فصل اول از ۹۷ فصل کتاب از آن عطار است و ۲۵ فصل اخیر پس از قرن دهم به کتاب افزوده شده است. بنابراین دامنه گزینش را به همان ۲۲ فصل اول کتاب محدود کرده است.

در انتهای معرفی‌نامه می‌خوانیم:

«این کتاب بزرگ چنین خلاصه شده است که می‌بینید. تنها گذری است کوتاه و بسیار کوتاه بر باغی بزرگ. گذری کوتاه می‌تواند به دیدار و توفیقی بلند بیانجامد.»

در هر صورت به نظر می‌رسد تنها مزیت این گزیده کوتاهی و بسیار کوتاهی آن است.

□□□

آنچه بیش از هر چیز خواننده این گزیده را آزار می‌دهد، قطعات سرگردانی است که در متن غوطه می‌خورند. می‌توان خوشبینانه معتقد بود که اهمیت معنایی این قطعات، ناگهانی و سرزده، پای ایشان را به میانه متن کشیده است. در انتهای فصل مربوط به اوئیس قرنی، ناگهان، با این سطر مواجه می‌شویم:

«روح من، روح تو را بشناخت؛ که روح مومنان با یکدیگر آشنا باشند»

خواننده آشنا با متن اصلی (که احتمال حضور او در میان مخاطبین گزیده اندک است) البته می‌داند که این عبارت از اوئیس قرنی عارف نامدار قرن اول هجرت است، آنجا که بی‌هیچ سوال و جواب، یا آشنایی قبلی، یکی از تابعین صحابه را شناسایی می‌کند.

باری غوطه‌وری این جملات سرگردان در متن نشانه‌ای از فقدان همان نظم باطنی در گزیده حاضر است.

□□□

آنچه پیشتر درخصوص این گزیده برشمرده شد، اصلاً مهم نیست. نقادان فراوانی حذف عبارات مسجع ابتدای فصول را که اتفاقاً از شاخصه‌های عرفی تذکره است، مهم نمی‌دانند. خوانندگان بسیاری ترجیح می‌دهند به جای این عبارت مسجع و در عین حال شعارگونه و نادقیق، اطلاعاتی لغتنامه‌ای، مختصر و دقیق بخوانند. برای این دست خوانندگان و منتقدان، این عبارات مسجع اصلاً قسمت جدایی‌ناپذیری از متن نیست. ایشان هیچ‌گاه خیال نمی‌کنند قلب و روح تفکر عطار راجع به قهرمانان یادنامه عرفانی او و یا اصلاً راجع به عرفان - که خود از دوستداران و مبتلایان آن بوده است - در همین عبارات مبهم و مداحانه متجلی گشته. ایشان به یاد ندارند که مسجع - همان که در عموم کتب اهل صنعت هم معنی و هم آواز بال کیوتران دانسته شده است - چگونه خیال نیرومند و روشن اندیش عارف را به بقعه مقدسی در عالم قربت و قرابت - بهشت - می‌کشاند. کم نیستند زائرانی که از حریم

عاشقانه حرم بیش از هر چیز کبوتر دیده‌اند.

منتقدان و نویسندگان، خوب است پیش از قضاوت و تصمیم‌گیری، قدری پیشینه موضوع را مدنظر داشته باشند و مثلاً بدانند که پیش از کلبه و دمنه بهرامشاهی، سجع در آثار و سخنان خواجه عبدالله انصاری هراتی ظهور یافته، هر چند به شیوه‌ای بدوی.

راستی عارف را که جز دوست پروای هیچ نیست، چه نسبتی با سجع است؟ راستی چرا عارفانه سخن گفتن، پیش از هر سیاق ادبی دیگری در این زبان اقتضای سجع کرده است؟

از جانبی گذشته از اینکه این عبارات شاخصه و معرف عرفی تذکره گشته است (و مثلاً هرکس اکنون سخن را به چنین سیاقی بی‌اغازد ما را بی‌حاشیه به متن تذکره حوالت داده است).

این توده مهمل نمای لغات، خالی از معنا نیست. هر یک از اوصاف این متن، عبارتی است آشنا یا معنایی دقیق و صوفیانه، که اگرچه امروز این معانی مهجورند، اما برای گذشتگان این صنعت، وضوحی چون پدیداری ریگ در ته چشمه‌ای زلال داشته. «امروز اگر پدیدار نیست، سهل است: چشمه را آلوده‌اند.»

از آنجا که این یادنامه، سرشتی درمانگر دارد، کاربرد این عبارات معرفی اجمالی خواص دارویی هر فصل بوده است، تا دردمند بدانند در هر فصل یا چه کسی مصاحب می‌گردد و بر هر نیش خویش باید از کدام نوشدارو بنوشد، زیرا دواهای هر درد باطنی در مصاحبت اهل باطن تدارک می‌گردد. این معنی، زبده مقصود مقدمه یادنامه را شامل می‌شود.

عطار هویت شخص رانه در زمان او و نه در سابقه و کارنامه افعالش و نه در میزان و کیفیت اشتهاش می‌جوید و اگر از این دست سخن به میان آورده است، صرفاً مقدمه‌ای است بر شرح هویت معنوی مرد. هویت شخص از لحاظ عطار عبارت است از خواص و شئون معنوی او و قسمتی از این شئون در یک انگاره کثرت‌زدا به مضامین معنوی مرد نیز مربوط می‌شود. از اینجا است که عطار بی‌درنگ پس از همان عبارات مسجع و بی‌ذکری از تاریخ و زمانه، از صاحب دردان معاصر و مصاحب او یاد می‌کند. به عبارتی دیگر عطار اعلام می‌کند که قهرمانان حماسه او داغ نشان شماره روزها نیستند بلکه روزگار است که از ایشان رنگ و قدر می‌یابد.

اینگونه است که وقتی مولف این گزیده به جای آنکه بگوید:

«آن متمکن هدایت، آن متوکل ولایت، آن پیشوای راستین، آن مقتدای راه دین، آن سالک طیار، آن مالک دینار - رحمه‌الله علیه - صاحب حسن بصری بود.»

می‌گوید: «از مردم بصره و از محدثان بود. از راه نوشتن قرآن زندگی را می‌گذرانند در سال ۱۳۱ هجری درگذشت» قدری بر عطار و دوستدارانش گران و خام‌نگرانه می‌آید. اگرچه من نیز معترف و معتقدم که این نفس سوخته که آواز بال کبوتران را ماند، اینچنین خام و بی‌تمهید، باب دندان نسل جوان نیست.

باری برای منتقدان و نویسندگانی که ملاحظات فوق را بی‌اهمیت می‌دانند، مهم نیست اگر بگوییم

گزیده حاضر به هیچ روی معرف سبک ادبی تذکره‌الاولیا نیست و حتی استمذاق خوشایند آرایش سنتی الفاظ را نیز از خوانندگان جوان خویش دریغ کرده است.

کسی که درمان استسقا را به عطاری رفته است، جز آنچه دوا می‌برد است، یا خود نمی‌برد و آنچه او را بایسته نیست به عطار و می‌گذارد. «دل‌های بی‌غبار» کدام درد را به عطار برده است؟

عرفان و تصوف اسلامی چونان هر معنویت انسان‌وار دیگری در دوساحت جداگانه ظهور نموده است: ساحت حال و ساحت قال. برای «دل‌های بی‌غبار» تنها میسر شده است که از عالم قال خوشه برچیند ولی در گزارش آنچه عطار هنرمندانه از پرده احوال باطن عرفا نموده است سخت ناکام مانده و از آنجا که «قال» شاخصه حقیقی عرفای مسلمان نیست، خواننده این گزیده خاصه خواننده امروزی - قهرمانان تذکره را زاهدانی معمولی می‌یابد که گفتارشان را از دهان هر مؤمن مسجد دیده‌ای می‌توان شنید و علاوه بر این ساحت نامهیج، انبوهی خواهد یافت از عبارات دشوار و کرامات خارق‌العاده که در دنیای «جنگ ستارگان»، «گودزیلا» و «تماسهای نزدیک از انواع مختلف» قدری خنکتر از پیش می‌نماید. خواننده می‌داند که حتی اگر در کشاکشی با خویشتن، باورمند واقعیت این خوارق گردد نیز بهره‌ای از معنا به دست نیاورده است. این دریافت تنها تجربه مشترک او با عرفای سلف خواهد بود.

این عبارت را که از جمله عبارات سرگردان گزیده است بخوانید و با این تجربه عرفانی همراه شوید: «نقل است که مالک دینار در سایه دیوار خفته بود. ماری، شاخی نرگس در دهان گرفته بود و او را باد می‌کرد.»

خواننده کتاب نهایتاً آن را در حالی خواهد بست که به «هایهوی بسیار برای هیچ» می‌اندیشد همین گونه معرفی میراث فرهنگی - معنوی کشور ما موجب شده است که امروزه روز «قلل رفیع فرهنگ ایران در مقابل سلسله جبال جهان، کتل خاکی به چشم بیاید. فاعتبروا یا اولی الابصار.»

اوصاف به یقین اگرچه بر متن غالب است اما منصفانه نیست اگر متن گزیده را مطلقاً متصف به آن بدانیم. فصل ۲۰ کتاب - خود خواسته یا ناخودخواسته - قطعه هماهنگی است که قدری از هنروری عطار را باز می‌نماید و منتقد را به درک صحیح مولف از عطار خوش‌بین می‌سازد. با این حال به منتقد خوش‌بین توصیه می‌کنیم از خواندن فصل ۲۱ اجتناب کند!

□□□

مولف متن به دو طریق کاملاً متفاوت و ظاهراً آزادانه، دست به سانسور معنایی تذکره زده است و البته این خدمات ویژه را چنان ماهرانه ارائه نموده است که جای هیچ اعتراضی نمی‌ماند: مثلاً در فصل دوم کتاب می‌خوانیم: «فاروق (از نزدیکان پیامبر) به او بیس گفت: «باش تا چیزی برای تو بیآورم.»

مولف، وحشت زده از اینکه خواننده چیزی از رابطه مذهبی عطار و خلیفه دوم بداند و یا حضور نام عمر، محفل عرفانی قهرمانان تذکره را بیاشوبد، با همین توضیح مختصر بین‌الهللین، خطر را از سر می‌گذراند و

متن را با ظاهری بی‌ایهام ادامه می‌دهد.

در عین حال بی‌دغدغه از تمام مشکلات کلامی و اعتقادی و ...، در فصل مربوط به شاه شجاع کرمانی آورده است: «شبی بعد از چهل سال یخفت خدای را - جل جلاله - به خواب دید!» خواننده جوان، بی‌خبر از دعواهای کلامی، داستان رؤیت و اختلاف نظر شیعیان (آنچه ما هستیم) و اشعریان (آنچه عطار و قهرمانان و معاصرینش بوده‌اند)، خواب دیدن خدا را نیز به همان کرامات غیرقابل قبول ملحق می‌کند و آنچنان که معمول امروزیان امروزیته است، پوزخند می‌زند و خود را به آخر کتاب نزدیکتر می‌نماید. حال آنکه حذف یا توضیح این مطلب - هرکدام که مولف بر می‌گزیند - عطار را از وهن افسانه‌نگاری می‌رهاند.

در مقابل، اگر خواننده - هر قدر هم که جوان باشد - بداند که عمر - خلیفه دوم - اویس را گفته است «باش تا چیزی برای تو بیآورم»، هیچ گمانی به حقانیت عمر یا بطلان اویس نخواهد برد: اویس خواهد رست؛ ما با همه اعتقاداتمان خواهیم رست و عمر به پاسخ آنچه از وی رفت گرفتار خواهد آمد.

نوع دوم سانسور، بسیار نگران‌کننده‌تر است: در حالی که اوصاف و لغات صوفیانه و عرفانی، واژگان کلیدی متن هستند و نیز با توجه به اینکه واژگان متن از نوعی صبغه فنی برخوردارند، مولف در جهت ایضاح این لغات و یا وضع مجدد آنها در معنی فنی یا چیزی نزدیک به آن، هیچ تلاشی ننموده است. به این ترتیب خواننده پس از خواندن این عبارت چیز دندان‌گیری نخواهد فهمید: «از او پرسیدند که رضا در چیست؟ گفت دردی که در او غبار نفاق نبود» و یا از این عبارت: «از هر چه گذشته و نا آمده‌اند اندیشه مکن و نقد وقت را باش»

«نقد وقت» اگر در یک کوشش لغتنامه‌ای تعقیب شود، معادل «حال حاضر» و «اکنون» انگاشته خواهد شد اما «وقت» در عبارات عرفانی چیزی جز اینهاست. در صفحات بعد تلاشی نادقیق و گمراه‌کننده برای توضیح این واژه به عمل آمده است که با همه این اوصاف شایسته تقدیر می‌باشد: «وقت: آن دقیقه که صوفی غرق تفکرات معنوی شود»

اگرچه نمی‌توان گزیده حاضر را به یک فرهنگ لغات عرفانی تبدیل کرد اما خودنمایی بی‌تمهید عبارات ایهام‌آمیز، پیشرفتی در معرفی عطار به حساب نمی‌آید.

ناگوارتر از مورد فوق هنگامی است که معانی عمومی و نادقیق برای لغات دقیق و خاص عرفانی جعل شده‌اند: «معرفت آنست که در خود ذره‌ای خصومت نیایی» و در پاورقی در مقابل کلمه خصومت آمده است: «دشمنی». بنابراین معرفت در ترک دشمنی است؛ حتی دشمنی با دشمنان خدا و پیامبر خدا، گشایش این پارادوکس تنها در گرو تعریف دقیق و عرفانی خصومت است.

□□□

گذشته از همه این اوصاف، گزیده حاضر از برخی مزایای بی‌بهره نیست: بزرگترین مزیت این گزیده کوتاه‌های آن است. □

آرش ابوترابی